

بيرون راندن ها:

خشونت و پيچيدگي در اقتصاد جهاني

ساسکيا ساسن*



ترجمه‌ی بهرنگ کلانتری



ما در اقتصاد سیاسی جهانی خود با مسئله‌ای بغرنج روبرو هستیم: ظهور منطق‌های جدید بیرون راندن. دو دهه‌ی گذشته شاهد رشد ناگهانی در تعداد افراد، بنگاه‌ها و مکان‌هایی بوده است که از نظام‌های اصلی اجتماعی و اقتصادی عصر ما بیرون رانده شده‌اند. این سوق یافتن به سوی بیرون راندنِ رادیکال، در برخی موارد با تصمیماتی ساده و ابتدایی، و در موارد دیگر به واسطه‌ی برخی از پیشرفته‌ترین دستاوردهای اقتصادی و فنی ما امکان‌پذیر شد. مفهوم بیرون راندن، برای درک آسیب‌شناسی‌های سرمایه‌داری جهانی امروز، ما را از ایده‌ی آشنانترِ نابرابری فزاینده به عنوان شیوه‌ای برای توصیف این آسیب‌ها، فراتر می‌برد. افزون بر این، این واقعیت را آشکار می‌سازد که اشکالی از دانش و هوشی که محترم می‌شماریم و تحسین‌شان می‌کنیم، اغلب سرمنشأ زنجیره‌های طولانی از کنش‌ها هستند که می‌توانند به بیرون راندن ساده ختم شوند. من بر شیوه‌های پیچیده‌ی بیرون راندن تمرکز می‌کنم، زیرا می‌توانند به عنوان روزنه‌ای به سوی نیروهای عمده دوران ما عمل کنند. علاوه بر این، نمونه‌های افراطی را برمی‌گزینم، چرا که این موارد آنچه را که بدون آن‌ها ممکن است مبهم و گنگ باقی بماند، به وضوح تمام به تصویر می‌کشند. یک نمونه‌ی شناخته شده در غرب که هم پیچیده و هم افراطی است، بیرون راندنِ کارگران کم‌درآمد و بیکاران از برنامه‌های رفاه اجتماعی و بهداشتی دولتی و همچنین از پوشش بیمه‌های شرکتی و حمایت‌های بیکاری است.

فراتر از مذاکرات و وضع قوانین جدیدی که برای اجرای این بیرون راندن لازم است، این واقعیت تکان‌دهنده وجود دارد که شکاف میان کسانی که به چنین مزایایی دسترسی دارند و کسانی که از آن محروم شده‌اند، عمیق‌تر شده و چه بسا در شرایط کنونی نمی‌توان این شکاف را از بین برد. نمونه‌ی دیگر، ظهور فنون پیشرفته‌ی استخراج معدن، به‌ویژه شکست هیدرولیکی است که قادرند محیط زیست طبیعی را به زمین مُرده و آب مُرده (زمین و آب فاقد حیات) بدل سازند؛ [این یعنی] بیرون راندنِ اجزای خودِ زندگی از زیست‌کره. بیرون راندن‌های گوناگونی که در این کتاب بررسی می‌کنم، در مجموع، چه بسا تأثیر بیشتری بر شکل‌گیری جهان ما داشته باشند تا رشد سریع اقتصادی در هند، چین و چند کشور دیگر. در واقع نکته‌ی کلیدی در استدلال من این است که چنین بیرون راندن‌هایی می‌توانند همزمان با رشد اقتصادی، آن‌گونه که با

معیارهای استاندارد محاسبه می‌شود، وجود داشته باشند. این بیرون راندن‌ها امری ساختگی هستند. ابزارهای ایجاد این بیرون راندن‌ها، طیفی از سیاست‌های ابتدایی، تا نهادها، نظام‌ها و فنون پیچیده‌ای را دربر می‌گیرد که نیازمند دانش تخصصی و ساختارهای سازمانی درهم تنیده هستند. یک نمونه، افزایش شدید پیچیدگی ابزارهای مالی است که محصول طبقات خلاق باهوش و ریاضیات پیشرفته می‌باشد. با این حال، هنگامی که این پیچیدگی برای توسعه‌ی نوع خاصی از وام مسکن کم‌اعتبار به کار گرفته شد، چند سال بعد به بیرون رانده شدن میلیون‌ها نفر از خانه‌هایشان در ایالات متحده، مجارستان، لتونی و غیره منجر شد. نمونه‌ی دیگر، پیچیدگی جنبه‌های حقوقی و حسابداری قراردادهایی است که به یک دولت مستقل امکان می‌دهد تا گستره‌های وسیعی از زمین یک دولت - ملت مستقل دیگر را، به‌نوعی به‌عنوان گسترش قلمرو خود، تصاحب کند - برای مثال، برای طبقات متوسط خود مواد غذایی کشت کند - و همزمان روستاهای محلی و اقتصادهای روستایی را از آن سرزمین بیرون می‌راند. نمونه‌ی دیگر، مهندسی هوشمندانه‌ای است که به ما امکان می‌دهد آنچه را می‌خواهیم از اعماق سیاره‌مان به‌طور ایمن استخراج کنیم، در حالی که سطح آن را در این فرایند تخریب می‌کنیم. اقتصادهای سیاسی پیشرفته‌ی جهانی را پدید آورده‌اند که در آن پیچیدگی، اغلب، به بروز خشونت‌های ابتدایی^۱ منجر می‌شود.

شیوه‌های بیرون رانده شدن بسیار متنوع‌اند. این‌ها شامل سیاست‌های ریاضتی می‌شوند که به انقباض اقتصادهای یونان و اسپانیا انجامیده‌اند؛ سیاست‌های زیست‌محیطی که انتشار آلاینده‌های سمی ناشی از عملیات عظیم استخراج معادن در نوریلسک روسیه و ایالت مونتانا‌ی آمریکا را نادیده می‌گیرند؛ و مواردی از این دست، در مجموعه‌ای بی‌پایان از نمونه‌ها. جزئیات هر مورد در این کتاب حائز اهمیت است. برای مثال، اگر دغدغه‌ی ما تخریب محیط زیست باشد و نه سیاست‌های بین‌دولتی، این واقعیت که هر دوی این عملیات استخراج معدن به شدت آلاینده هستند، اهمیت بیشتری دارد تا این واقعیت که یکی از این محل‌ها در روسیه و دیگری در ایالات متحده قرار دارد.

فرآیندها و شرایط گوناگونی که من ذیل مفهوم بیرون رانده شدن می‌گنجانم، همگی در یک ویژگی مشترک‌اند: همگی حاد (شدید) هستند. درحالی‌که فقرای در منتهای

فلاکت در سراسر جهان افراطی‌ترین نمونه هستند، من طیف وسیعی از شرایط دیگر را نیز مد نظر قرار می‌دهم، مانند: فقیر شدن طبقات متوسط در کشورهای ثروتمند؛ بیرون راندن میلیون‌ها کشاورز خرده‌پا در کشورهای فقیر به دلیل تصاحب ۲۲۰ میلیون هکتار زمین (یا بیش از ۵۴۰ میلیون جریب) توسط سرمایه‌گذاران و دولت‌های خارجی از سال ۲۰۰۶؛ و شیوه‌های مخرب استخراج معدن در کشورهایی با ساختارهای متفاوت چون ایالات متحده و روسیه. بعد، خیل عظیم آوارگانی هستند که در اردوگاه‌های رسمی و غیررسمی پناهندگان گویی انبار شده‌اند؛ گروه‌های اقلیت‌سازی شده در کشورهای ثروتمند که در زندان‌ها تلنبار می‌شوند؛ و مردان و زنان بیکارِ قادر به کار که در گتوها و زاغه‌ها به حال خود رها شده‌اند. برخی از این بیرون‌رانده‌شدن‌ها سابقه‌ای طولانی دارند، اما نه با گستردگی امروز. برخی، انواع جدیدی از بیرون‌رانده‌شدن‌ها هستند، مانند ۹ میلیون خانوار در ایالات متحده که خانه‌هایشان در یک بحران مسکن کوتاه و وحشیانه که تنها یک دهه به طول انجامید، مصادره شد، خلاصه این‌که، ماهیت، محتوا و محل‌های این بیرون‌رانده‌شدن‌ها در میان طبقات اجتماعی، شرایط فیزیکی و در سراسر جهان، بسیار متفاوت است.

جهانی‌سازی سرمایه و پیشرفت‌های فنی، اثرات بزرگ‌مقیاس عمده‌ای به بار آورده است. آنچه شاید جابه‌جایی‌ها و خسارات جزئی در دهه‌ی ۱۹۸۰ بود، مانند صنعت‌زدایی در غرب و در چندین کشور آفریقایی، تا دهه‌ی ۱۹۹۰ به فجایعی بدل شده بود (نمونه‌اش دیترویت و سومالی). این‌که این افزایش مقیاس را صرفاً تداوم همان نابرابری، فقر و [پیامدهای] پیشرفت فنی بدانیم، به معنای نادیده گرفتن روند کلان‌تر است. در مورد محیط زیست نیز وضعیت به همین منوال است. ما هزاران سال است که از زیست‌کره استفاده می‌کنیم و خسارات محلی به بار می‌آوریم، اما تنها در سی سال اخیر است که این خسارت تا حدی گسترش یافته که به یک رویداد سیاره‌ای تبدیل شده و مانند بومرنگ به خودمان بازمی‌گردد، و اغلب به محل‌هایی آسیب می‌زند که هیچ ارتباطی با تخریب اولیه نداشته‌اند، مانند خاک منجمد قطب شمال. و به همین ترتیب در دیگر حوزه‌ها، که هر یک ویژگی‌های خاص خود را دارند.

بیرون‌رانده‌شدن‌های متعدد و گوناگونی که در این کتاب بررسی شده‌اند، در کل، به نوعی جداسازی وحشیانه می‌انجامند. ما تمایل داریم درباره‌ی ظرفیت‌های سازمانی

پیچیده‌ی دنیای مدرن خود به گونه‌ای بنویسیم که گویی جوامعی با قابلیت پیچیدگی هرچه بیشتر تولید می‌کنند، و این را یک تحول مثبت تلقی می‌کنیم. اما اغلب، این امر تنها تا حدی صادق است، یا صرفاً برای یک چارچوب زمانی کوتاه اعتبار دارد. گسترش دامنه‌ی موقعیت‌ها و چارچوب زمانی، این واقعیت را نمایان می‌سازد که مرزهای مشخصی وجود دارند که همچون پرده‌ای، آنچه را ممکن است در فراسوی آن‌ها باشد، می‌پوشانند. این امر، پرسشی را مطرح می‌کند: آیا بخش عمده‌ای از جامعه‌ی امروز به سوی همان وضعیتِ سادگی و وحشیانه^۲ گرایش دارد که مورخ بزرگ، یاکوب بورکهارت، در قرن نوزدهم نسبت به آن هشدار داده بود؟ بر اساس آنچه مشاهده کرده‌ام، پیچیدگی لزوماً به وحشی‌گری نمی‌انجامد، اما می‌تواند، و امروزه اغلب چنین می‌کند. در واقع، اغلب به وحشی‌گری ساده منجر می‌شود، نه حتی وحشی‌گری عظیمی از آن نوع که بتواند (حتی اگر منفی) با آن پیچیدگی برابری کند، آن گونه که مقیاس کنونی تخریب محیط زیست ما [نمونه‌ای از چنین وحشی‌گری بزرگی است].

چگونه پیچیدگی وحشی‌گری به وجود می‌آورد؟ بخشی از پاسخ، چنان‌که استدلال خواهیم کرد، به منطق‌های سازمان‌دهنده‌ی برخی از سیستم‌های اصلی نظم‌ساز امروز در حوزه‌هایی مانند حفاظت از محیط‌زیست جهانی و امور مالی مربوط می‌شود. اجازه دهید استدلالم را با دو مورد، که در این کتاب به تفصیل شرح داده شده‌اند، به‌طور بسیار مختصر توضیح دهم. «نوآوری» اصلی در سیاست‌گذاری توافقات بین‌دولتی برای حفاظت از محیط زیست، تجارت کربن است، که به زبان عملی و وحشیانه، به این معناست که کشورها تمایل خواهند داشت برای گسترش حق خود برای آلوده کردن مبارزه کنند تا بتوانند سهمیه‌ی بزرگ‌تری از انتشار کربن را بخرند یا بفروشند. در عرصه‌ی مالی، منطق سازمان‌دهنده‌اش به سمت یک حرکت بی‌وقفه برای سودهای هنگفت و نیاز به ایجاد ابزارهایی تکامل یافته است که هدفشان گسترش دامنه‌ی چیزهایی است که می‌توانند مالی‌سازی شوند. این امر به آمادگی برای مالی‌سازی حتی معیشتِ کسانی منجر شد که اگر آن ابزار با شکست مواجه شود، همه چیز خود را از دست می‌دهند. این وضعیت در مورد نوع وام مسکن کم‌اعتبار که در سال ۲۰۰۱ در ایالات متحده ارائه شد، صدق می‌کرد. آنچه شاید هنوز به‌درستی درک نشده، این است که این یک پروژه‌ی مالی با هدف کسب سود برای نهادهای بزرگ مالی بود. هدف آن

کمک به افراد با درآمد متوسط برای خرید خانه نبود، و از این رو، دقیقاً برخلاف طرح‌های دولتی بود که دهه‌ها پیش به اجرا درآمده بودند، نظیر لایحه‌ی (GI Bill)^۳ و وام‌های اداره‌ی فدرال مسکن (FHA). توانمندی‌هایی که به پیشبرد توسعه‌ی این سیستم‌ها و نوآوری‌ها کمک می‌کنند، لزوماً در ذات خود خشونت‌زا نیستند. اما هنگامی که این [توانمندی‌ها] در چارچوب انواع خاصی از منطق‌های سازمان‌دهنده عمل می‌کنند، چنین می‌شوند. توانایی امور مالی برای خلق سرمایه ذاتاً مخرب نیست، با این حال، این نوعی از سرمایه است که باید به محک آزمایش گذاشته شود: آیا می‌تواند به یک زیرساخت حمل‌ونقل، یک پل، یک سیستم تصفیه‌ی آب، یا یک کارخانه تبدیل شود؟ در این میان یک مسئله‌ی بغرنج اجتماعی وجود دارد. این ظرفیت‌ها می‌بایست به توسعه‌ی عرصه اجتماعی و گسترش و تقویت سعادت یک جامعه، که خود شامل تعامل سازنده با زیست‌کره نیز هست، یاری رسانند. در عوض، این [توانمندی‌ها] اغلب به ازهم‌گسیختن امر اجتماعی از طریق نابرابری شدید، نابودی بخش عمده‌ای از زندگی طبقه‌ی متوسط که دموکراسی لیبرال وعده‌اش را داده بود، بیرون راندن آسیب‌پذیران و فقرا از زمین، کار و سرپناه، و بیرون‌رانده شدن پاره‌هایی از زیست‌کره از فضای حیاتی‌شان منجر شده‌اند.

پرسشی که در سراسر این کتاب مطرح است، این است که آیا آمیزه‌ای از مواردی که در این جا به بحث می‌گذارم، مواردی که تقسیم‌بندی‌های آشنای شهری در برابر روستایی، جهان شمال در برابر جهان جنوب، شرق و غرب، و فراتر از آن را درمی‌نوردند؛ تجلی سطحی و نمود محلی‌یافته‌ی نیروهای سیستمی عمیق‌تری هستند و بسیاری از آنچه را که اکنون نامرتب به نظر می‌رسد، به یکدیگر پیوند می‌دهند. این نیروهای سیستمی شاید در سطحی پنهان‌تر عمل کنند و ارتباطاتِ [میان آن‌ها] بیش از آن چیزی است که ما، هنگامی که جهان را به دسته‌بندی آشنا و مجزا - اقتصاد سرمایه‌داری، چین کمونیست، آفریقای جنوب صحرا، محیط زیست، امور مالی، و غیره - تقسیم می‌کنیم، قادر به درک آن هستیم. ما از این عناوین برای دادن شکل‌ها و معانی آشنا به شرايطی استفاده می‌کنیم که ممکن است در واقع از روندهای عمیق‌تر و ناآشنا سرچشمه گرفته باشند. این امکان، انگیزه‌ی اصلی در هر یک از فصل‌های این کتاب است.

من از مفهوم روندهای پنهانی به عنوان اصطلاحی کوتاه برای اشاره به چیزی استفاده می‌کنم که، به بیان دقیق، روندهایی با ماهیت پنهانی هستند. تشخیص این [روندها] هنگامی که با شاخص‌های آشنای ژئوپلیتیکی، اقتصادی و اجتماعی خود می‌اندیشیم، دشوار است. یک حوزه که شاید در آن بیشتر قابل مشاهده باشند، محیط زیست است. ما می‌دانیم که در حال استفاده و نابودی زیست کره هستیم، اما سیاست‌های زیست محیطی ما گسستی آشکار با وضعیت واقعی زیست کره دارند و درک روشنی از آن را نیز بازتاب نمی‌دهند. بنابراین، تجارت کرین به عنوان راهی برای حفاظت از محیط زیست، تنها از منظر بین‌دولتی معنادار است، و از منظر سیاره‌ای، که در آن تخریب‌های محلی گسترش می‌یابند و همه‌ی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند، معنای چندانی ندارد. نیروهای جدید ممکن است به خوبی از طریق واقعیت‌های پیچیده و آشنا - فقر، نابرابری، اقتصاد، سیاست - پالایش شوند و در نتیجه اشکال آشنا به خود بگیرند، در حالی که در واقع نشان‌دهنده‌ی شتاب‌ها یا گسست‌هایی هستند که معانی جدیدی تولید می‌کنند.

استفاده از مفهوم روندهای پنهان یکی از راه‌های به چالش کشیدن دسته‌بندی‌های آشنا برای سازمان‌دهی دانش ما درباره اقتصادها، جوامع و تعامل با ما زیست کره است. این به ما کمک می‌کند تا ارزیابی کنیم که آیا مشکلات امروز، نمونه‌های افراطی رفتاری‌های قدیمی هستند یا تجلی چیزی نگران‌کننده و جدید. من این موضوع را بررسی می‌کنم که آیا تنوع گسترده‌ی بیرون‌رانده‌شدن‌ها که در حال وقوع‌اند، نیروهای پنهانی بزرگ‌تری را که ممکن است در سطح واقعی زیربنای آن تنوع باشند، پنهان می‌سازد. شیوع همین یک ویژگی - یعنی امکان (وقوع) بیرون‌رانده‌شدن‌ها - در میان تمایزات آشنای ما، همان چیزی است که مرا به مفهوم چنین روندهای پنهانی سوق داد. تخصصی‌شدن پژوهش، دانش و تفسیر، که هر یک قواعد و روش‌های خاص خود را برای حفاظت از مرزها و معانی‌شان دارند، همواره به این تلاش برای تشخیص روندهای پنهانی که از تمایزات آشنای ما فراتر می‌روند کمک نمی‌کند. اما تخصصی‌شدن به ما دانش دقیقی درباره جزئیات می‌دهد و ما را به مبانی‌ای بازمی‌گرداند که می‌توان آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کرد.

به جای اینکه با نظریه‌پردازیِ واقعیت‌ها و بردنشان به سطوح بالاتر به آن‌ها معنا بدهم، من عکس این کار را انجام می‌دهم و در تلاشی برای نظریه‌زدایی از آن‌ها، آن‌ها را به بنیادی‌ترین عناصرشان فرومی‌کاهم. از طریق چنین نظریه‌زدایی‌ای، آنگاه می‌توانم نابرابری، امور مالی، استخراج معدن، غصب زمین، و بسیاری موارد دیگر را بازبینی کنم تا ببینم با دسته‌بندی‌های انتزاعی‌تر چه چیزهایی را نادیده می‌گرفتیم؛ یک نمونه از این [دستاوردها]، دیدنِ واقعیتِ رادیکال‌ترِ بیرون‌رانده‌شدن‌هاست، به جای آن‌که صرفاً شاهدِ نابرابریِ بیشتر، سوداگریِ مالیِ بیشتر، پیشرفت‌های بیشترِ استخراج معدن، و غیره باشیم. خلاصه این‌که، یکی از اهداف کتاب این است که به سطح واقعیِ میدانی نزدیک بماند، تا از طریق کنار گذاشتنِ موقتِ بار سنگینِ دسته‌بندی‌های آشنایی که برای تفسیر روندهای جاری به کار می‌بریم، به کشف حقایق نائل شود.

در صریح‌ترین بیان، فرضیه‌ی من این است که در پسِ ویژگی‌های خاص هر کشور در بحران‌های گوناگون جهانی، روندهای سیستمی و نوظهوری نهفته‌اند که از چند نیروی بسیار بنیادین شکل گرفته‌اند. به همین دلیل، پژوهش تجربی و بازنویسیِ مفهومی باید همزمان اتفاق بیفتند. از نظر تجربی، یک پدیده ممکن است «چینی» یا «ایتالیایی» یا «استرالیایی» به نظر برسد، اما این برچسب‌ها، حتی اگر برخی ویژگی‌ها را در بر بگیرند، ممکن است به ما در تشخیصِ DNA عصر خود کمکی نکنند. چین ممکن است هنوز بسیاری از ویژگی‌های یک جامعه‌ی کمونیستی را حفظ کرده باشد، اما نابرابری فزاینده و فقیر شدنِ اخیرِ طبقات متوسطِ معمولیِ آن، می‌تواند ریشه در روندهای عمیق‌تری داشته باشد که، برای مثال، در ایالات متحده نیز در جریان هستند. علی‌رغم تفاوت‌های همیشگی، هر دو کشور ممکن است میزبانِ منطق‌های عمده‌ی معاصرِ باشند که اقتصاد را سازمان‌دهی می‌کنند، به‌ویژه سیستم مالیِ مبتنی بر سوداگری و فشار برای کسب سودهای هنگفت. این شباهت‌ها و پیامدهای آن‌ها برای مردم، مکان‌ها و اقتصادها، چه بسا برای درکِ دورانِ ما، اهمیت بیشتری از تفاوت‌های میان کمونیسم و سرمایه‌داری داشته باشند. در واقع، در سطحی عمیق‌تر، این شباهت‌ها ممکن است تجسم‌های چندوجهیِ روندهایی باشند که از سوداگری و سودهای هنگفت عمیق‌ترند، اما از آنجا که هنوز شناسایی، نام‌گذاری یا مفهوم‌پردازی نشده‌اند، همچنان پنهان هستند. تمرکز من بر تجسمِ یافتنِ روندهای جهانی در داخل کشورها، در تضاد

با آن تمرکز رایج‌تری قرار می‌گیرد که مبحث مقررات‌زدایی از مرزهای ملی را محور می‌داند، جایی که مرز به عنوان محل دگرگونی‌های کنونی ما نگریسته می‌شود.

مشکل، آن‌گونه که من می‌بینم، یک مشکل تفسیری است. هنگامی که با گستره‌ی تحولاتِ امروز - نابرابریِ فزاینده، فقرِ فزاینده، بدهیِ فزاینده دولت - روبرو می‌شویم، ابزارهای معمول برای تفسیرِ آن‌ها منسوخ شده‌اند. بنابراین، به سراغِ همان توضیحاتِ آشنای خود می‌رویم: دولتهایی که از نظر مالی مسئولیت‌پذیر نیستند؛ خانوارهایی که بیش از توان خود بدهی به بار می‌آورند، تخصیص سرمایه‌هایی که به دلیل مقرراتِ بیش از حد، ناکارآمد هستند؛ و غیره. من منکرِ این نیستم که این توضیحات تا حدی مفیدند اما بیشتر علاقه‌مندم بررسی کنم که آیا نیروهای دیگری نیز در کارند؛ نیروهایی که از این مرزهای مفهومی/تاریخی آشنا و تثبیت‌شده فراتر می‌روند.

مجموعه‌های گسترده‌ای از واقعیت‌ها و مواردی که در سراسر این کتاب به کار می‌برم، به محدودیت‌های موجود در دسته‌بندی‌های کلانِ کنونی ما اشاره دارند. علی‌رغم همه‌ی تفاوت‌ها، چه در نظام کمونیستی و چه در دموکراسی لیبرال، چه در آفریقا و چه در آمریکای شمالی، شیوه‌های خاصی بر نحوه‌ی استخراج معدن، تولید، بهره‌کشی از انسان‌ها، و به‌اصطلاح، فرار از عقوبت، حاکم‌اند. سیستم‌های سیاسی - اقتصادی‌ای که این شیوه‌ها در چارچوب آن‌ها رخ می‌دهند، به آن‌ها معانی متمایزی می‌بخشند، و یک پرسش برای من این است که آیا این معانی، بیش از آن‌که چیزی را آشکار کنند، آن را پنهان می‌سازند. من از موارد مطرح‌شده در کتاب به‌عنوان حقایقِ روی زمین، به‌عنوان نمونه‌های مادی‌ای استفاده می‌کنم که می‌توانند به تشخیصِ روندهای پنهان از نظر مفهومی که از تقسیم‌بندی‌های ژئوپلیتیکی ما فراتر می‌روند کمک کنند. آیا افزایش شدیدِ جمعیتِ آوارگانِ کنونی در جنوب صحرای آفریقا، از نظر سیستمی، با رشد شدیدِ جمعیتِ بیکارانِ دائمی و افرادی که مکرراً در ایالات متحده زندانی می‌شوند، شباهت دارد؟ آیا طبقات متوسطِ فقیرشده در یونان، از نظر سیستمی، با طبقات متوسطِ فقیرشده در مصر شباهت دارند، حتی اگر این دو کشور اقتصادهای سیاسی بسیار متفاوتی داشته باشند؟ آیا مجتمع عظیم استخراج معدن در نوریلسک روسیه، که منبعی درازمدت برای مسمومیت شدید در منطقه است، از نظر سیستمی، با عملیات استخراج معدن زورتمن-لنداسکی در مونتانا ایالات متحده، با

مسمومیت‌های درازمدتِ خاصِ خودشان، شباهت دارد؟ این حقایقِ روی زمین به از میان برداشتنِ روستاها و مسمومیت‌های قدیمی، مانند تقابلِ سرمایه‌داری و کمونیسم، کمک می‌کنند.

دگرگونی‌های تاریخ‌سازی که در اینجا موردِ علاقه‌ی من هستند، ریشه در تاریخچه‌ها و تبارشناسی‌های گوناگون و اغلب قدیمی دارد. اما نقطه‌ی شروع من تحولات دوران ساز دهه‌ی ۱۹۸۰ است، دوره‌ای حیاتی از تغییر، هم در جنوب و هم در شمال، و به یکسان در اقتصادی سرمایه‌داری و کمونیستی. برای مشخص کردنِ این دوره، من دو دگرگونیِ ژرف را از میان تاریخ‌های گسترده و غنی‌ای که در دهه‌ی ۱۹۸۰ آغاز می‌شوند، برجسته می‌کنم. این دو دگرگونی در سراسر جهان رخ می‌دهند. اما آن‌ها با ویژگی‌های بسیار خاصی در هر منطقه تکامل می‌یابند، و همین ویژگی است که آن دگرگونی‌ها را به پس‌زمینه‌ای مفید برای پژوهشِ این کتاب تبدیل می‌کند.

یکی، توسعه‌ی مادیِ نواحیِ رو به گسترشی از جهان به مناطقِ افراطی برای عملیاتِ کلیدیِ اقتصادی است. در یک وجه، این [تحول] در قالبِ برون‌سپاریِ بین‌المللیِ تولیدِ صنعتی، خدمات، کارهای اداری، قاچاقِ اعضای بدن انسان، و کشتِ محصولات انبوه در مناطقِ ارزان‌قیمت با نظارتِ ضعیف، تجلی می‌یابد. در سوی دیگر، این [توسعه]، ایجادِ فعالانهِ شهرهای جهانی در سراسر دنیا به‌عنوان فضاهای راهبردی برای کارکردهای پیشرفته اقتصادی است؛ این امر شامل شهرهایی می‌شود که یا از صفر ساخته شده‌اند و یا شامل نوسازیِ اغلبِ خشونت‌بار شهرهای قدیمی است. شبکه‌ی شهرهای جهانی به‌مثابه جغرافیایِ جدیدی از مرکزیت عمل می‌کند که از تقسیم‌بندی‌های قدیمیِ شمال-جنوب و شرق-غرب فراتر می‌رود و شبکه‌ی محل‌های برون‌سپاری نیز همین‌گونه عمل می‌کند.

دومین [دگرگونی]، برتری یافتنِ امور مالی در شبکه‌ی شهرهای جهانی است. امور مالی به خودیِ خود چیز جدیدی نیست - هزاران سال است که بخشی از تاریخ ما بوده است. آنچه جدید و مشخصه‌ی دورانِ کنونیِ ماست، تواناییِ امور مالی برای توسعه‌ی ابزارهای بسیار پیچیده‌ای است که به آن امکان می‌دهد تا گسترده‌ترین دامنه از نهادها و فرآیندها را، از نظر تاریخی، به اوراقِ بهادار تبدیل کند؛ علاوه بر این، پیشرفت‌های مداوم در شبکه‌ها و ابزارهای الکترونیکی، به اثراتِ چندبرابریِ ظاهراً

نامحدودی منجر می‌شود. این برتری یافتنِ امور مالی برای اقتصاد کلان پیامدهایی در پی دارد. در حالی که بانکداری سنتی به معنای فروش پولی است که بانک در اختیار دارد، امور مالی به معنای فروش چیزی است که در اختیار ندارد. برای انجام این کار، امور مالی نیاز دارد به بخش‌های غیرمالی هجوم ببرد- یعنی آن‌ها را اوراق بهادارسازی کند - تا خوراک آسیاب خود را به دست آورد. و هیچ ابزاری برای این کار به خوبی ابزار مشتقه نیست. یک نتیجه که این توانایی امور مالی را نشان می‌دهد این است که تا سال ۲۰۰۵، بسیار پیش از آنکه بحران شروع به شکل‌گیری کند، ارزش ابزارهای مشتقه تسویه نشده ۶۳۰ تریلیون دلار بود؛ این مبلغ چهارده برابر تولید ناخالص داخلی (GDP) جهان بود. از برخی جهات، عدم تطابق میان ارزش تولیدات ناخالص داخلی و ارزش امور مالی، در تاریخ غرب بی‌سابقه نیست. اما این عدم تطابق هرگز تا این حد شدید نبوده است. علاوه بر این، این یک گسست عمده از دوره‌ی کینزی است، دورانی که رشد اقتصادی نه با مالی‌سازی همه چیز، بلکه با گسترش وسیع اقتصادهای مادی مانند تولید انبوه، ساخت‌وساز انبوه زیرساخت‌ها و حومه‌ها به پیش می‌رفت.

می‌توانیم رابطه‌ی سرمایه‌داری پیشرفته با سرمایه‌داری سنتی را در دوره‌ی کنونی ما، رابطه‌ای توصیف کنیم که مشخصه‌اش استخراج و تخریب است، که بی‌شباهت به رابطه‌ی سرمایه‌داری سنتی با اقتصادهای پیشا سرمایه‌داری نیست. در افراطی‌ترین حالت خود، این [رابطه] می‌تواند به معنای به فلاکت انداختن و طردِ شمارِ روزافزونی از مردمی باشد که دیگر به عنوان کارگر و مصرف‌کننده ارزشی ندارند. اما امروزه همچنین می‌تواند به این معنا باشد که کنشگران اقتصادی‌ای که زمانی برای توسعه‌ی سرمایه‌داری حیاتی بودند، مانند خرده‌بورژوازی‌ها و بورژوازی‌های ملی سنتی، دیگر برای سیستم کلان‌تر ارزشی ندارند. این روندها ناهنجار نیستند، و نتیجه‌ی یک بحران هم نیستند؛ آن‌ها بخشی از تعمیقِ سیستمی روابط سرمایه‌داری در حال حاضر هستند. و، من استدلال خواهم کرد، کوچک شدنِ فضای اقتصادی - در تمایز با فضای مالی - در یونان، اسپانیا، ایالات متحده و بسیاری دیگر از کشورهای توسعه‌یافته نیز چنین است.

نقشِ مردم به عنوان مصرف‌کننده و کارگر، در سودآوریِ طیفی از بخش‌های اقتصادی کاهش یافته است. برای مثال، از منظرِ سرمایه‌داریِ امروزی، منابع طبیعی

بخش عمده‌ای از آفریقا، آمریکای لاتین و آسیای مرکزی، مهم‌تر از مردمی هستند که در آن سرزمین‌ها به‌عنوان کارگر یا مصرف‌کننده زندگی می‌کنند. این امر بیانگر آن است، که دوران ما کاملاً شبیه به اشکال پیشین سرمایه‌داری نیست که با گسترش شتابان طبقات کارگر و متوسط مرفه شکوفا شدند. به حداکثر رساندن مصرف توسط خانوارها، یک نیروی حیاتی در آن دوره‌ی پیشین بود، همان‌طور که امروز در اقتصادهای به اصطلاح نوظهور جهان چنین است. اما در مجموع، این [امر] دیگر آن نیروی محرکه‌ی راهبردی و نظام‌مندی نیست که در بیشتر قرن بیستم بود.

گام بعدی چیست؟ از نظر تاریخی، ستم‌دیدگان اغلب علیه اربابان خود قیام کرده‌اند. اما امروز، ستم‌دیدگان عمدتاً بیرون‌رانده‌شده‌اند و در فاصله‌ای بسیار زیاد از ستمگران خود به بقا ادامه می‌دهند. علاوه بر این، «ستمگر» به‌طور فزاینده‌ای یک نظام پیچیده است که اشخاص، شبکه‌ها و ماشین‌ها را بدون هیچ مرکز آشکاری ترکیب می‌کند. و با این حال، محل‌هایی وجود دارند که همه‌ی این‌ها در آن‌جا به هم می‌پیوندند جایی که قدرت عینیت می‌یابد و می‌توان با آن درگیر شد، و جایی که ستم‌دیدگان بخشی از زیرساخت اجتماعی قدرت هستند. شهرهای جهانی یکی از این محل‌ها هستند.

این‌ها همان نیروهای متناقضی هستند که من در این کتاب بررسی می‌کنم. بخش‌ها و تکه‌هایی از این روایت در ادبیات عمومی مربوط به امور معاصر ثبت شده است، اما این [موضوع] به عنوان یک نیروی فراگیر که ما را به مرحله‌ی جدیدی از نوع خاصی از سرمایه‌داری جهانی سوق می‌دهد، روایت نشده است. آنچه من در پی ارائه آن هستم، یک نظریه‌پردازی است که با واقعیت‌های عرصه‌ی عمل آغاز می‌شود، از وساطت نهادهای همیشگی رها شده، و ما را به آن سوی تمایزات سنتی ژئوپولتیکی، اقتصادی و فرهنگی می‌برد.

متن بالا ترجمه‌ی مقدمه‌ی کتاب زیر است:

Saskia Sassen, *Expulsions: Brutality and Complexity in the Global*, Harvard University Press (2014)

^۲ یاکوب بورکهارت در مورد دوران مدرن، به‌ویژه در مقایسه با دوران رنسانس، دیدگاه منفی داشت و دوران مدرن را «عصر ساده‌سازان وحشی» نامید. این عبارت نشان‌دهنده نگرش او به تحولات مدرن، از جمله صنعتی‌شدن، شهرنشینی و کاهش نقش دین در زندگی بود. بورکهارت معتقد بود که این تحولات به جای پیشرفت، باعث تضعیف پیوندهای اجتماعی و روحی شده‌اند و فرد را به سمت وحشی‌گری و ساده‌سازی هدایت می‌کنند. (مترجم)

^۲ -ارائه‌ی حمایت‌های مالی و اجتماعی به سربازان در آمریکا که از جنگ جهانی برگشته بودند. (مترجم)